

فصلنامه «پژوهش های ادبی - قرآنی»

سال اول/ شماره دوم/ تابستان ۱۳۹۲

آشنایی زدایی در جزء سی ام قرآن کریم

قاسم مختاری^۱ و مطهره فرجی^۲

چکیده

آشنایی زدایی از دستاوردهای مکتب فرمالیسم روس می باشد که بر بیگانه نمودن نُرم عادی زبان دلالت دارد. این اصل بعنوان شگردی برای زیبایی آفرینی به شمار می رود و هدف از آن، تشخیص و برجسته سازی هر اثر هنری است. این نوشتار تلاش می کند تا زبان قرآن کریم را به عنوان برترین اثر ادبی و هنری، از منظر آشنایی زدایی بررسی نموده و میزان بهره مندی قرآن کریم را از امکانات زبانی و شگردهای زیبایی آفرینی نمایان سازد. روش این تحقیق، توصیفی - تحلیلی است و بر آن است تا به منظور تطبیق نظریه صورتگرایان با زبان قرآن، نمونه هایی از هنجارگریزی (قاعده کاهی و قاعده افزایی) را در برخی آیات شریفه جزء سی ام قرآن کریم نشان دهد و در نهایت با تکیه بر تفاسیر ادبی قرآن کریم، بازتاب تأثیر آن را در کشف معنای مقصود و نیز کسب التذاذ بیشتر بیان کند. قرآن کریم، به اقتضای رسالت آسمانی خویش، بگونه ای بی نظیر با بهره گیری از ذخایر زبانی، در دو حیطه هنجارگریزی و قاعده افزایی دست به آشنایی زدایی زده و به تبع آن با برجستگی کلام، القای مفهوم را به اوج رسانیده است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، فرمالیسم، آشنایی زدایی، هنجارگریزی، قاعده افزایی.

*** تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۵/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۷/۰۲

۱ دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک q-mokhtari@araku.ac.ir

۲ کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی faraji_mt@yahoo.com

۱- مقدمه

تکرار و کثرت استعمال علاوه بر کاستن از نیروی رسانگی و انتقال معنی، از میزان جذابیت هر اثر ادبی و هنری نیز می‌کاهد. به اعتقاد صورت‌نگرایان، کار هنر این است که مضامین مکرر را بگونه‌ای نو عرضه نماید و به عبارتی دست به «آشنایی‌زدایی» بزند. این اصل، بخش گسترده‌ای از مطالعات دهه دوم قرن بیستم را بویژه در آثار اشکلوفسکی^۱ (ت: ۱۹۸۴م)، تن یانو^۲ (ت: ۱۹۴۳م)، یاکوبسون^۳ (ت: ۱۹۸۲م)، و ... به خود اختصاص داد. می‌توان ادعا کرد که رگه‌هایی از این نظریه در افکار پیشینیان نیز مشهود است. هنگامی که شارحان آثار ارسطو از اصطلاح «تغییر» نزد او سخن می‌رانند و یا فلاسفه‌ای چون: ابن‌سینا (ت: ۴۱۶ق)، ابن‌رشد (ت: ۱۱۹۸م) و فارابی (ت: ۳۳۹ق) اصطلاح «محاكاة» را در مقابل تغییر قرار می‌دهند، بنوعی آشنایی‌زدایی را در ذهن تداعی می‌کنند. علاوه بر این در میان بزرگان زبان و ادبیات عربی نیز آنچه تحت عنوان: عدول، مجاز، توسع و شجاعة العربیة نزد اندیشمندان چون: سیبویه (ت: ۱۸۰ق)، جاحظ (ت: ۲۵۵ق)، ابن جنی (ت: ۳۹۲ق)، عبدالقاهر جرجانی (ت: ۴۷۱ق) و ... دیده می‌شود، همگی بنوعی انحراف و درهم شکستن اسلوب‌های بیانی مألوف را نشان می‌دهند. ابن جنی در بحث گسترده خود از حقیقت و مجاز و عبدالقاهر جرجانی در بحثی که از «معنی المعنی» پیش می‌کشد، نکاتی را مطرح می‌کنند که با آشنایی‌زدایی فرمالیست‌ها بیگانه نیست؛ بنابراین، بهره‌گیری از امکانات زبانی با هدف ناآشنا ساختن و برجستگی زبان، از دیرباز پسندیده بوده است؛ ولی در نهایت فرمالیست‌ها بودند که این مفهوم را سامان بخشیده و نظریه‌ای تحت عنوان آشنایی‌زدایی^۴ ارائه دادند. در این مقاله تلاش ما بر آن است تا ضمن معرفی نظریه صورت‌نگرایان، برخی از انواع آشنایی‌زدایی را در دو حوزه هنجارگریزی و قاعده‌افزایی با آیات شریفه جزء سی‌ام قرآن کریم تطبیق دهیم. علاوه بر آن، چگونگی و میزان آشنایی‌زدایی در قرآن کریم و نیز تأثیر آن را در زیبایی و رسانگی مفهوم نمایان

1- Shklovski

2- tynyanov

3- Jakobson

4- defamiliarization

سازیم. از آنجا که دامنه این مبحث بسیار گسترده است، در این نوشتار تأکید ما بر هنجارگریزی نحوی و نیز قاعده‌افزایی در سطح تحلیل آوایی آن است. لیچ^۱ و گرامون^۲ از زبان‌شناسانی هستند که نظریاتشان مورد توجه این مقاله می‌باشد.

پیشینه تحقیق

از آنجا که اصطلاح آشنایی‌زدایی سابقه دیرینه‌ای ندارد، به ندرت در مقالات و پژوهش‌های مختلف از آن سخن رفته است. ردپای این اصطلاح در ادبیات فارسی به مراتب بیش از ادب عربی است. از میان مقالات فارسی موجود در این زمینه می‌توان به مقاله «هنجارگریزی نوشتاری در شعر امروز» (مریم صالحی‌نیا، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱، ۱۳۸۲) و «آشنایی‌زدایی و هنجارگریزی نحوی در شعر فروغ فرخزاد» (فاطمه مدرسی و فرح غنی‌دل، مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان، شماره ۱۵، ۱۳۸۵) اشاره کرد. طبق آنچه بررسی کردیم تحقیقات عربی موجود در این زمینه نیز عبارتند از: «الضرورة الشعرية و مفهوم الانزياح» (احمد محمد ویس، مجله التراث العربی، شماره ۶۸، ۱۴۱۸م)، «جمالیة الانزياح البیانی فی المفارقة القرآنیة» (حمید عباس‌زاده و دیگران، مجله العلوم الانسانیة و الدولیة، شماره ۱۹، ۱۴۳۳هـ.ق) و پایان‌نامه‌هایی تحت عنوان «ظاهرة الانزياح فی قصیة «ارادة الحیاة» لأبی القاسم الشابی» (آمنه لوط و وداد لوط، کلیة الآداب و اللغات لجامعة منتوری فی قسنطینة، ۲۰۱۱م)، و «ظاهرة الانزياح فی سورة النمل» (هدیة جیلی، کلیة الآداب و اللغات لجامعة منتوری فی قسنطینة، ۲۰۰۶م)؛ بنابر آنچه ذکر آن رفت، تاکنون تحقیقی در زمینه آشنایی‌زدایی (قاعده‌کاهی و قاعده‌افزایی) در قرآن کریم صورت نگرفته است. این درحالیست که اعجاز بیانی و لغوی قرآن کریم بر کسی پوشیده نیست و قرآن، برترین اثر ادبی موجود است؛ بنابراین جای خالی چنین تحقیقی در میان مقالات موجود احساس می‌شد.

1-leech

2-gramoon

۲- چارچوب مفهومی بحث

۲-۱- آشنایی زدایی

آشنایی زدایی از ارکان اصلی مکتب فرمالیسم^۱ روس می باشد که بر ناآشنا ساختن و بیگانه نمودن آنچه آشنا و شناخته شده است، دلالت دارد. این اصطلاح را اشک洛夫سکی، منتقد روسی، برای نخستین بار در سال ۱۹۱۷، در مقاله‌ای با عنوان «هنر به مثابه فن»^۲ مطرح کرد. وی معتقد است که کار اصلی هنر، ایجاد تغییر شکل در واقعیت است؛ بدین معنا که هدف زبان ادبی این است که با استفاده از اشکال غریب و غیر عادی، فرم را برجسته کند و در نتیجه بسیاری از مسائل زیبایی شناسی را که امروزه بسبب کثرت استعمال عادی شده، دوباره بکار گیرد (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۵۸). «این اصل در نظر صورتگرایان روس، هر نوع نوآوری در قلمرو ساخت و صورت‌ها است و هر پدیده کهنه‌ای را در صورتی نو درآوردن؛ یعنی هنر سازه‌ها را از نو فعال کردن» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۹۶) در حقیقت «آشنایی زدایی شامل تمهیدات، شگردها و فنونی است که زبان شعر را برای مخاطبان بیگانه می‌سازد و با عادت‌های زبانی مخالفت می‌کند» (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۱۰۷).

۲-۲- برجسته‌سازی

برجسته‌سازی را می‌توان نتیجه آشنایی زدایی دانست. «آشنایی زدایی در متن، شامل شگردهایی می‌شود که با برجسته‌سازی رابطه مستقیم دارند و معمولاً با نوعی هنجارگریزی همراه هستند که در دو دسته زبان شناسیک و موسیقایی جای می‌گیرند و ویژگی‌های زبانی و موسیقایی و بلاغی و بیانی را در خود جای می‌دهند» (مدرسی و غنی‌دل، ۱۳۸۵: ۱۰۰). «فرمالیست‌ها برای زبان دو فرآیند «خودکاری» و «برجسته‌سازی» را در نظر گرفتند. فرآیند خودکاری، کاربرد عناصر زبانی به قصد بیان موضوع است بدون آنکه شیوه بیان جلب نظر کند؛ ولی برجسته‌سازی، بکارگیری عناصر

1 - formalism

2 - art as technique

زبان به شیوه غیر متعارف است بگونه‌ای که نظر مخاطب را جلب کند. آن‌ها فرآیند دوم را عامل به وجود آمدن زبان ادب می‌دانند» (صفوی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۳۹-باتصرف). «برجسته‌سازی عدول‌های برجسته هنری از زبان عادی است» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۶۲). لیچ، زبان‌شناس معروف انگلیسی، پس از طرح فرآیند برجسته‌سازی به دو گونه از این فرآیند توجه نشان می‌دهد. به اعتقاد وی برجسته‌سازی به دو صورت امکان‌پذیر است: نخست: قاعده‌گاهی یا هنجارگریزی که به معنای انحراف از قواعد حاکم بر زبان است و دوم: قاعده‌افزایی که با افزودن قواعدی بر قواعد حاکم بر زبان خودکار صورت می‌گیرد (ر.ک: صفوی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۴۶).

۲-۳- هنجارگریزی

یاکوبسون، زبان‌شناس روسی، معتقد است که «ادبیات به معنی درهم ریختن سازمان یافته گفتار متداول است» (ایگلتون، ۱۳۸۳: ۴). این تعریف یاکوبسون از ادبیات، اصل هنجارگریزی را نشان می‌دهد. قاعده‌گاهی یا هنجارگریزی عبارت است از: «انحراف از قواعد حاکم بر زبان هنجار و عدم مطابقت و هماهنگی با زبان متعارف» (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۴۴۵). در حقیقت هنجارگریزی به معنای انحراف از نُرم است. «انحراف از نرم در حوزه زبان‌شناسی به هر نوع استفاده زبانی از کاربرد معناشناسیک تا ساختار جمله که مناسبات عادی و متعارف زبان در آن رعایت نشود اشاره دارد» (داد، ۱۳۸۳: ۵۴۰). از نظر لیچ هنجارگریزی در سطوح مختلف واژگانی، نحوی، آوایی، نوشتاری، معنایی، گویشی، سبکی و زمانی قابل بررسی است. وی نخستین ویژگی قاعده‌گاهی را ارائه مفهوم می‌داند (ر.ک: صفوی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۵۳). شایان ذکر است که امروزه هنجارگریزی در زبان عربی، با واژه «الانزیاخ» شناخته می‌شود. این اصطلاح از ریشه «زاح» یا «زیح» به معنی دور شدن و جدا شدن گرفته شده است و احتمال می‌رود مقصود از آن، دور شدن از کاربرد معمول و رایج زبان می‌باشد (ر.ک: لوط، ۲۰۱۱م: ۱۱). از میان موارد هشت‌گانه تقسیم‌بندی لیچ، تأکید ما در مقاله حاضر بر هنجارگریزی نحوی است.

۲-۴- هنجارگریزی نحوی

مقصود از هنجارگریزی نحوی، جابجایی عناصر جمله و تأثیر بر ساختمان و نیز کاربرد صورت‌های نامتعارف در زبان است. قاعده‌کاهی نحوی یکی از انواع هشت‌گانه قاعده‌کاهی در تقسیم بندی لیچ می‌باشد. و به اعتقاد وی «شاعر می‌تواند با نادیده گرفتن قواعد نحوی حاکم بر زبان خودکار به شعرآفرینی بپردازد» (صفوی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۸۰). هر نوع انحراف از فرم خودکار زبان و ایجاد دگرگونی در ساختار نحوی جملات در صورتیکه به زیبایی‌آفرینی منجر شود از ویژگی‌های سیستماتیک زبان ادبی است و تحت عنوان هنجارگریزی نحوی می‌گنجد (ر.ک: خائفی و نورپیشه، ۱۳۸۳: ۵۷). در حقیقت در هنجارگریزی نحوی شاعر یا نویسنده بگونه‌ای خلاقانه از قواعد نحوی زبان هنجار سرپیچی کرده و به دگرگون‌سازی اجزای مرتب شده جمله می‌پردازد و با این کار موجب برجسته‌سازی و آشنایی‌زدایی در زبان می‌شود.

۲-۵- قاعده‌افزایی

بر خلاف قاعده‌کاهی، قاعده‌افزایی انحراف از قواعد زبان هنجار نیست؛ بلکه اعمال قواعدی اضافی بر قواعد زبان هنجار بشمار می‌رود و به این ترتیب در ماهیت از قاعده‌کاهی متمایز است. مسأله قاعده‌افزایی و نتیجه حاصل از آن (توازن)، نخستین بار از سوی یاکوبسن مطرح گردید. وی معتقد است که فرآیند قاعده‌افزایی چیزی نیست جز توازن در وسیع‌ترین مفهوم خود و این توازن از طریق تکرار کلامی ۱ حاصل می‌آید (ر.ک: همان، ج ۱: ۱۶۴). در این شگرد، عدول از زبان هنجار مشاهده نمی‌شود؛ بلکه قواعدی بر زبان هنجار افزوده می‌شود که موجب آشنایی‌زدایی می‌گردد. صناعاتی که از طریق توازن حاصل می‌آیند، از ماهیتی یکسان برخوردار نیستند؛ به همین دلیل گونه‌های توازن را باید در سطوح تحلیلی متفاوتی بررسی کرد. توجه ما در مقاله حاضر بر توازن آوایی معطوف است.

۲-۶- توازن آوایی

توازن موجود در قاعده‌افزایی، از تکرار کلامی حاصل می‌شود. یکی از مصادیق تکرار کلامی، موسیقی حروف یا تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها است. موسیقی حروف، شامل «تکرارهای آوایی است که درون یک هجا اتفاق می‌افتد» (ثمره، ۱۳۶۴: ۱۲۷). تکرارهای آوایی می‌تواند یک واج، چند واج درون یک هجا، کل هجا و توالی چند هجا را شامل شود. به اعتقاد یاکوبسون، مقصود از توازن آوایی مجموعه تکرارهایی است که در سطح تحلیل آوایی امکان بررسی می‌یابند (ر.ک: صفوی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۸۴-۱۷۷).

۳- الفاگری آواها

تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها در بافت جمله، علاوه بر کاربرد موسیقایی، صلاحیت الفاگری دارند. الفاگر بودن یک آوا از بسامد چشمگیر آن در کلام به اثبات می‌رسد. یکی از مسائلی که در این مقاله مورد توجه قرار گرفته است، نقش آواها در القای معنی با تکیه بر نظریه موریس گرامون می‌باشد. گرامون واکه‌ها و همخوان‌ها را تحت عناوینی دسته‌بندی می‌کند. او واکه‌ها را به روشن، درخشان و تیره تقسیم می‌کند. واکه‌های روشن یعنی ای (i) و (e) در توصیف صداهای واضح و تاحدودی ریز و لطیف، واکه‌های درخشان (a) و (α) در تداعی صداهای بلند و خروشان و واکه‌های تیره (o) و (u) در القای صداهای مبهم و نارسا به کار می‌روند. هم‌چنین او همخوان‌ها را به انسدادی، پیوسته، خیشومی، روان و سایشی تقسیم می‌کند. انسدادی مانند "k,t,p" در بیان اصوات خشک و مکرر به کار می‌روند. سایر همخوان‌های غیر انسدادی، پیوسته هستند که تلفظ آن‌ها مدتی ادامه می‌یابد. همخوان‌های خیشومی مانند "n,m" همواره صدایی مثل تق‌نق آهسته را بیان می‌کنند. به بیان دیگر، این اصوات بیان‌گر ناخشنودی و عدم رضایت هستند. همخوانهای روان مثل "L, R" مضامینی چون لغزندگی و روانی و سیالیت را به ذهن متبادر می‌کنند و سایشی‌ها، مانند "sh,s" صدای سایش و صفیر را القا می‌کنند. شایان ذکر است که گاه اصواتی با یک نوع تلفظ و واجگاه مشابه، بیانگر آمیخته‌ای از احساسات گوناگون هستند و بینش‌ها و درونیات مختلفی را القا می‌کنند (ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۵۳-۲۷).

۴- آشنایی زدایی در جزء سی ام قرآن کریم

می توان گفت آشنایی زدایی، لازمه زبان قرآن است. قرآن کریم شیوه جدیدی را در استعمال زبان بکار می گیرد و به نو کردن و ایجاد تغییر در صورت مألوف زبان می پردازد. رسالت این کتاب آسمانی که سرشار از مفاهیم توحیدی است، اقتضا می کند که در بیان مفاهیم دینی و توحیدی خود، از مرز تقلید و سنت های زبانی ادب جاهلی عبور کند (ر.ک: ویس، ۲۰۰۲م: ۲۹-۲۸). در این نوشتار تلاش می کنیم با ارائه نمونه هایی از آیات شریفه جزء سی، ضمن بیان هنجارگریزی نحوی در آن ها، قاعده افزایی موجود را نیز در سطح آوایی با توجه به نظریه موریس، تحلیل کنیم و جنبه هایی از آشنایی زدایی قرآن و نیز تأثیر آن را در القای معانی، نشان دهیم. به همین منظور تعدادی از آیات شریفه قرآن کریم را به نمایندگی از سایر آیات برگزیده ایم. شایان ذکر است که ترجمه این آیه ها براساس ترجمه محمد مهدی فولادوند می باشد:

۴-۱- سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ (القدر: ۵): آن شب تا دم صبح صلح و سلام است.

یکی از رایج ترین و البته زیباترین انواع هنجارگریزی نحوی، تقدیم و تأخیر است. تقدیم و تأخیر، حاکی از تبادل جایگاه واژگان در جمله با هدف ایجاد بلاغت در کلام است. این مبحث جایگاه ویژه ای را در مباحث بلاغی به خود اختصاص داده است. عبدالقاهر می گوید: تقدیم و تأخیر بایی است که فواید و محاسن بسیاری در آن نهفته است. بسیاری از مواقع شنیدن یک شعر، لذتی دوچندان به انسان می بخشد و هنگامی که دقت نمایی، درمی یابی که در آن، تقدیمی صورت گرفته است و واژه ای از جایی به جای دیگر نقل مکان کرده است (ر.ک: الجرجانی، بی تا: ۹۸). «یکی از دلایل تغییر جای عناصر، برجسته کردن بخشی از کلام برای جلب توجه خواننده و تأکید بر آن است. شاعر یا نویسنده هر جا لازم ببیند که بر بار معنایی نشانه ای تأکید کند، محل حضور آن نشانه را تغییر می دهد» (سجودی و کاکه خوانی، ۱۳۸۷: ۳۰۰- باتصرف). در این آیه شریفه نیز تقدیم خیر «سلام» بر مبتدا «هی» مشهود است. طبق نحو و دستور زبان عربی، خبر، باید پس از مبتدا واقع شود. در این آیه شریفه از هنجار زبان عدول شده است و همان تبادل مکانی واژگان یا

هنجارگریزی نحوی صورت گرفته است. عبارت «سلامٌ هی» به این معنی است که در شب قدر، باب نعمت و عذاب الهی بسته می‌باشد و آن شب، سرشار از برکت و رحمت است. در حقیقت تقدیم خیر بر مبتدا، افاده معنای حصر می‌کند. بدین معنی که خداوند در این شب، تنها خیر و سلامتی مقدر کرده است؛ ولی در شب‌های دیگر علاوه بر سلامتی، امکان وقوع بلا نیز وجود دارد. یا ممکن است آیه شریفه دلالت بر این کند که در این شب تنها سخن موجود، سلام گفتن است و این به دلیل کثرت سلام از ناحیه ملائکه به مؤمنین است. شایان ذکر است که علت نکره آوردن خبر، به منظور تعظیم آن شب و نیز علت آوردن خبر به صورت مصدر، به دلیل مبالغه است (ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵: ۴۲۰؛ الزمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۷۸۱؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۳۰: ۴۱۰). این درحالیست که آوردن واژگان این آیه به صورت معمول و مألوف: «هی سلامٌ»، خالی از تنوع بود و اثری از آشنایی زدایی در آن دیده نمی‌شد و هرگز بار معنایی نهفته در آیه فعلی را نداشت. از سوی دیگر با توجه به نظریه گرامون و با امعان نظر در این آیه شریفه درمی‌یابیم که بسامد همخوان روان ل (ا) بیش از سایر همخوان‌هاست. این حرف، می‌تواند تداعی‌گر صدای بارش باران و نیز جاری شدن آب باشد (ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۵۱)؛ بنابراین می‌توان چنین استنباط کرد که با توجه به مضمون آیه، تکرار «ل» با تراوش رحمت در این شب و یا بارش باران رحمت الهی بر مؤمنین شب‌زنده‌دار و نیز جاری شدن برکت، رحمت و سلامتی در این شب، و روان‌شدن آن به سوی مؤمنین تناسب دارد. و نیز تکرار این همخوان، طبق برداشت دوم، کثرت سلام از سوی فرشتگان، ریزش بارانی از سلام را در ذهن تداعی می‌کند که از آسمان بر مؤمنین نازل می‌شود. از سوی دیگر می‌توان گفت وجود واکه‌ی درخشان (a) نیز با طیف عاطفی آیه، متناسب است. این واکه‌ها در توصیف مناظر باشکوه و پر عظمت توانا هستند (ر.ک: همان: ۵۱). با توجه به مضمون آیه که از شب قدر و عظمت آن سخن می‌راند، می‌توان ادعا کرد که این واکه‌ها به منظور رساندن این تعظیم به کمک الفاظ آمده‌اند. علاوه بر این، حضور این واکه‌ها می‌تواند تداعی‌گر لحظات باشکوه شب‌های

قدر و صحنه‌های راز و نیاز شب‌زنده‌داران با خداوند باشد. این تکرار و موسیقی درونی را می‌توان در چارچوب فرآیند قاعده‌افزایی و برجسته‌سازی زبان جای داد.

۴-۲- یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ... قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (النازعات: ۸-۶): آن روز که لرزنده [زمین] به شدت به لرزه درمی‌آید... در آن روز، دل‌هایی سخت هراسانند.

تقدیم، در آیه شریفه فوق نیز، نوع دیگری از هنجارگریزی نحوی محسوب می‌شود. «یوم» در این آیه، بر عامل خود مقدم شده است. در حقیقت «یوم» ظرفی است که به وسیله کلمه «واجفه» که در دو آیه بعد آمده، منصوب شده است و اصل آیه چنین می‌باشد: قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. البته برخی از مفسرین معتقدند که «یوم» متعلق است به فعل محذوف «أذكر» و اصل آیه به این صورت بوده است: أذكر يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. بهر حال عدول از قواعد نحوی حاکم بر زبان در این آیه قابل انکار نیست و دلیل معنایی آن، این است که در این آیه، عنایت و اهتمام خداوند، بر کلمه یوم است؛ زیرا آن روز، روز ویژه‌ای است و حوادث خارق‌العاده‌ای در آن انجام می‌گیرد. پس هدف، نشان دادن عظمت، میزان شدت و سختی آن روز و نیز هول و وحشت ناشی از آن است (ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵: ۲۲۷؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۳۰: ۵۹). در حقیقت قرآن، با برهم زدن ترتیب اجزای جمله، موجب ابهام هنری شده است و تأمل و تلاش خواننده را برمی‌انگیزد که این امر، می‌تواند در تأثیرپذیری انسان از آیه شریفه بخوبی عمل کند. توازن آوایی آیه فوق نیز جای تأمل دارد. همخوان ج (d۳)، بیش از سایر همخوان‌ها جلب توجه می‌کند. این همخوان سایشی می‌تواند حرکات سریع و تکان‌های شدید را القا کند (ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۵۹). با توجه به مضمون آیه، تکرار این همخوان، لرزش و حرکات شدید زمین در قیامت و نیز لرزه‌ای که از هراس آن روز بر اندام انسان می‌افتد را به ذهن متبادر می‌کند. همچنین ترکیب همخوان‌های سایشی ج (d۳)، و (v) و ف (f)، القاگر نگرانی و اضطراب ناشی از هراس است (ر.ک: همان: ۶۰). تداعی مضمون این آیه شریفه، یعنی احوال قیامت و هراس و اضطراب شدید انسان، با تکرار این همخوان‌ها به اوج می‌رسد. از سوی دیگر تکرار واژه تیره (O) که بیانگر اندیشه‌های تیره و

حزن‌انگیز است، در القای نگرانی، اندوه و حیرت انسان‌ها در قیامت، به زیبایی عمل کرده است و می‌تواند تأکیدی باشد بر «قُلُوبٌ وَاجِفَةٌ» (دل‌های نگران) که در آیه شریفه به آن اشاره شده است. همچنین شاید دور از ذهن نباشد که بگوییم نهیب مخوف ناشی از زلزله روز قیامت نیز از خلال واکه درخشان (a)، که به‌نوعی صداهاى بلند و رعدآسا را به ذهن منتقل می‌کند، به گوش می‌رسد و این تکرار به معنی آیه قوت بخشیده است.

۳-۴- أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (البلد: ۱۵-۱۴): یا در روز گرسنگی و قحطی، طعام‌دادن به یتیمی خویشاوند.

در آیه شریفه فوق، جار و مجرور «فِي يَوْمٍ» که متعلق به «اطعام» است بر مفعول آن که «يَتِيمًا» می‌باشد، مقدم شده است. کاربرد عادی و مألوف آن بگونه‌ای است که مفعول پیش از جار و مجرور بیاید: إِطْعَامٌ يَتِيمًا فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ. آشنایی زدایی در این مورد، گذشته از ظنین دلنشین آیه، در فهم کلام الهی نیز مؤثر است؛ زیرا در این آیه تأکید خداوند بر اطعام به یتیم نیست؛ بلکه تأکید بر اطعام، در روز قحطی و گرسنگی است. از آنجا که در هنگام قحطی و گرسنگی، انسان‌ها از بیم ادامه زمان قحطی از بخشیدن به یکدیگر بخل می‌ورزند، اطعام در این زمان نسبت به سایر اوقات ارزش بیشتری دارد و محکی است برای سنجش میزان ایثار و عطوفت انسان (ر.ک: ابن عاشور، بی تا، ج ۳۰: ۳۱۶؛ سید قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۶: ۳۹۱۳). همخوان خیشومی م (m) در این آیه، بسامد بالایی دارد. بیشتر ذکر شد که بنابر نظر گرامون این همخوان بیانگر نوعی نارضایتی و ناخشنودی است. تناسب موجود در آیه را می‌توان چنین توضیح داد که تکرار این حرف، تأکیدی بر ناخرسندی و نارضایتی انسان از بخشش در هنگام تنگدستی و امتناع وی از این عمل می‌باشد. این همخوان القای درماندگی و ناتوانی نیز می‌کند (ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۵۰) که می‌توان آن را با درماندگی و ناتوانی انسان‌ها در هنگامه قحطی، مناسب دانست. می‌توان گفت از آنجا که واکه‌های روشن ای (i) و (e) در القای صداهاى ریز و لطیف مؤثر هستند، میان این واکه‌ها با مضمون آیه که بر ملاطفت و ملامت با ایتم تأکید می‌کند، تناسب برقرار است. از سوی دیگر به‌گفته قویمی

«تکرار واکه‌ی روشن ای (أ)، گاهی بیانگر احساسی است که فریاد تحسین و ستایش را از نهاد، برمی‌آورد» (همان: ۲۲)؛ بنابراین، تکرار این واکه در آیه فوق، می‌تواند تحسین و تشویق قرآن به این عمل را به ذهن منتقل کند.

۴-۴ - عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱۰۲﴾ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (النبا، ۲-۱): درباره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟! از آن خبر بزرگ.

حذف از کلام نیز نوعی گریز از هنجار تلقی می‌شود؛ چراکه همه اجزای کلام باید حضور داشته باشند تا به معنی و مقصود، خللی وارد نشود. حال اگر این حذف بگونه‌ای صورت گیرد که علاوه بر ایجاد اختصار در کلام و عدم آسیب به بافت جملات، رسایی بیشتر مفهوم را نیز به همراه داشته باشد، سبب زیبایی آفرینی می‌شود. پرواضح است که هر جا سخن از حذف در قرآن می‌رود، مقصود، حذف مضمون آیات نیست؛ بلکه حذف جزئی از جمله است که بدون وجود آن نیز، مقصود و فحوای کلام دریافت می‌شود و قرینه‌ای در کلام برای حذف آن وجود دارد. این کار در بسیاری از مواقع علاوه بر ایجاد اختصار در کلام، اهداف بلاغی را دنبال می‌کند. آیه شریفه نمونه‌ای از حذف را نشان می‌دهد که با توجه به نظریه صورت‌گرایان می‌توان آن را نوعی هنجارگریزی تلقی کرد. طبق قاعده اصلی زبان و بنا به نظر مفسرین، آیه چنین بوده است: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱۰۲﴾ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ . ایجاز و بلاغت قرآن اقتضا می‌کند که پاسخ سؤال آیه اول، مناسب با حال و شرایط موجود داده شود. خداوند متعال به منظور بیان عظمت شأن قیامت، پاسخی اجمالی به آن می‌دهد و بگونه‌ای تلویحی به آن رخداد عظیم اشاره نموده و حقیقت آن را بیان نمی‌کند. در حقیقت پاسخ به این سؤال به صورت گذرا، همراه با تهدیدی که در واژگان آیه نهفته است، در یادآوری قیامت و هشدار دادن به آن، بسیار مؤثرتر از پاسخ مفصل به آن است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۲۵۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵: ۲۰۳؛ اندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰: ۳۸۳؛ ابن عاشور، بی‌تا، ج ۳۰: ۹؛ سید قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۶: ۳۰۸۳). از جنبه آوایی و موسیقایی نیز همخوان م (m) و ب (b) از آنجا که برای تلفظ، مستلزم افزایش حجم لب‌ها هستند، نوعی

تحقیر و تنفر را می‌رسانند(ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۶۴). از آنجا که این پرسش در میان مشرکان بوده است، تکرار این همخوان‌ها نوعی تحقیر و تنفر خداوند را نسبت به آنان در خود گنجانده است و این مفهوم را می‌رساند که این مشرکان بسیار حقیرتر از آنند که قادر به درک و توصیف رخداد عظیم قیامت باشند. این حقارت و پوچی مشرکان را از استفهام موجود در آیه نیز می‌توان دریافت؛ زیرا قرآن با این استفهام می‌فهماند که پاسخ این سؤال آن قدر روشن است که جایی برای این سؤال نیست. همچنین، «همخوان‌های خیشومی م(m) و ن(n) گاهی با طنینی از تمسخر همراه هستند»(همان: ۴۹) و برداشت ما چنین است که مضمون این آیه علاوه بر تحقیر مشرکان با نوعی تمسخر آنان از جانب خداوند همراه است؛ زیرا آنان از یکدیگر در خصوص قیامت می‌پرسیدند و تلاش می‌کردند پاسخی برای آن بیابند.

۴-۵- وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (الفجر: ۲۲): و [فرمان] پروردگارت و فرشتگان صف در صف در آیند.

مضاف در آیه فوق، محذوف است و پرواضح است که فاعل «جاء» کلمه «رَبِّ» نیست. و در حقیقت مقصود از آن وَ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ است. آیه شریفه فوق نیز می‌تواند نمونه‌ای از حذف به‌منظور گریز خلاقانه از قواعد زبان باشد؛ چراکه حذف مضاف علاوه بر اینکه در ساختار کلام خللی وارد نکرده است، رسانگی و انتقال معنی را نیز بخوبی عهده‌دار شده است. ترکیب کنونی آیه؛ نمایندگی واژه «رب» از واژه «أمر» و تصویری که از آمدن پروردگار در ذهن ایجاد می‌کند، برای ایجاد هراس و بیم در انسان و به هول افکندن او و به‌منظور تعظیم و تفخیم قیامت است(ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵: ۳۴۲). شایان ذکر است که بیان این واقعه که در آینده رخ می‌دهد و با لفظ ماضی از آن یاد شده است، نوعی هنجارگریزی محسوب می‌شود و دلالت بر قطعیت و حتمیت وقوع آن دارد. در حیطة قاعده‌افزایی نیز تکرار همخوان‌های سایشی و(۷) و ف(f)، در القای هراس از حوادث قیامت و نیز حاضر شدن در پیشگاه پروردگار بسیار مؤثر عمل کرده است؛ زیرا چنانکه پیشتر ذکر آن رفت، گرامون بر این باور است که این هخوان‌ها گاهی در ایجاد اضطراب و هراس،

ایفای نقش می‌کنند. از سوی دیگر واکه‌ی درخشان (a) در این آیه شریفه چشمگیر است و واکه روشنی در آن دیده نمی‌شود. این واکه‌های درخشان، القاگر صداها و پرمهابت و نیز توصیف صحنه‌ها و مناظر با عظمت و نیز شوکت و عظمت افراد بلندمرتبه می‌باشند (ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۳۶). کاربرد چنین واکه‌هایی در آیه شریفه فوق، به‌طور کامل با مضمون آیه تطابق دارد؛ مهابت و عظمت موجود در صحنه‌ای که قرآن با آمدن پروردگار و ملائکه برای انسان‌ها تداعی می‌کند را بخوبی می‌توان از خلال موسیقی موجود در آیه دریافت.

۴-۶- فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا (الطارق: ۱۷): پس کافران را مهلت ده، و کمی آنان را به حال خود واگذار.

گاهی ارکان و اجزای موجود در جمله - هرچند از نظر نحو و دستور زبان صحیح باشند، از عهده افاده معنی و مقصود بر نمی‌آیند و تنها، عناصر زائد هستند که می‌توانند در رسایی کلام و انتقال مقصود، مؤثر واقع شوند. این پدیده که اضافه یا اطناب نام دارد و نحویان عرب آن را «الزیاده» می‌نامند، همان قاعده «زیادة المبنی تدلّ علی زیادة المعنی» نزد علمای باغت است. مقصود آنان از زیادة المعنی در حقیقت تأکیدی است که با افزودن الفاظ در مبنی و ساختار کلام ایجاد می‌شود (ر.ک: حسان، ۱۹۹۳م: ۲۸۵). در این آیه شریفه، اطناب از نوع تکرار دیده می‌شود. ریشه «مهّل» و «أمهّل» یکی است و هر دو بمعنی مهلت دادن می‌باشند. در حقیقت جمع بین این دو فعل، نوعی آشنایی زدایی محسوب می‌شود و افزودن فعل دوم، به‌منظور خاصی انجام گرفته است. خداوند متعال خطاب به رسولش می‌فرماید: تو منتظر عذاب کافران باش و در خصوص آنان عجله مکن و اندکی کافران را مهلت بده؛ چراکه به زودی آنچه در تهدیدشان وعده داده‌ام خواهد آمد. با تکیه بر نظر مفسرین می‌توان گفت: علت افزودن الفاظ در سخن خداوند با پیامبر (ص)، افزایش میزان تسکین و آرام کردن ایشان است. در حقیقت خداوند از شدت انس و محبتی که نسبت به رسولش دارد، دو مرتبه به ایشان می‌فرماید به آنان مهلت بده. گویی که شخص حضرت رسول (ص) مسؤول و صاحب‌دستور است. علاوه بر این، علت بیان مهلت دادن در دو صیغه مختلف،

به منظور حسن تکرار آن است و نیز آوردن قید «رویدا» به صورت مصغر که به معنی مهلت اندک است، این معنی را القا می‌کند که عذاب آنان به زودی فرا خواهد رسید و قطعاً محقق خواهد شد؛ پس تو در این امر عجله نکن؛ زیرا کسی که به انجام گرفتن کاری مطمئن است، خواهان تعجیل در انجام آن نیست (ر.ک: ابن عاشور، بی تا، ج ۳۰: ۲۳۹؛ سید قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۶: ۳۸۸۱؛ الزمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۷۳۷). توازن آوایی و موسیقی حروف در آیه شریفه، زیبایی آن را دوچندان کرده است. شاید بتوان گفت که القای تحقیر کافران و بیزاری خداوند از آنان نتیجه عملکرد همخوان دولبی م (m) و نیز همخوان سایشی ه (h) است. علاوه بر آن، از آنجا که واکه روشن (e)، صداها تسلی بخش و نجواهای آرام را القا می‌کند (ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۲۷)، تکرار این واکه تداعی کننده نجوای خداوند با پیامبر (ص) و نیز آوای تسکین دهنده و تسلی بخش او است؛ بنابراین شاید گزافه نباشد که بگوییم وجود این همخوان‌ها و واکه‌ها در دریافت فحوای کلام الهی، بی تأثیر نخواهد بود و مضمون کلام الهی نه از خلال مفهوم دقیق کلمات و جملات؛ بلکه از طریق توازن آوایی آیه، متجلی شده است.

۴-۷- وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى (الفجر: ۲۳)؛ و جهنم را در آن روز [حاضر] آورند، آن روز است که انسان پند گیرد [ولی] کجا او را جای پند گرفتن باشد؟ [این تذکر چه سودی برای او دارد؟!]

اعتراض را در آیه فوق می‌توان نوعی اضافه در سخن دانست؛ بدین معنی که عبارت أَنَّى لَهُ الذُّكْرَى به صورت یک جمله معترضه میان جمله ماقبل و آیه بعد يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (الفجر: ۲۴) افزوده شده است. هدف از آوردن این جمله معترضه بخوبی نمایان است. در حقیقت این کار با هدف تأکید بر خسران جهنمیان و نیز بی ثمر بودن و بی فایده بودن پندپذیری آنان در آخرت صورت گرفته است. قرآن کریم می‌فرماید: اینک که زمان از دست رفته است، تذکر و پندپذیری چه سودی به حال وی دارد؟؛ زیرا تذکر، وقتی سودمند است که بتواند به وسیله توبه همراه با عمل صالح، آنچه را که از دست رفته جبران کند و روز جزا جای توبه و عمل نیست. اگر

او در دنیا، قیامت را به یاد داشت، این یادآوری، اکنون در آخرت برایش سودمند بود؛ ولی او چنین نکرد و از غافلان بود (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۲۸۴؛ ابن عاشور، بی تا، ج ۳۰: ۲۹۹؛ اندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰: ۴۷۵؛ سید قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۶: ۳۹۰۶). در واقع ترکیب جملات بدون جمله معترضه خالی از معنای تأکید بر عدم سودمندی این تذکر بود و هرگز معنای کنونی آیه را در بر نداشت. در بحث الفاکری آواهای این آیه، می توان به همخوان سایشی ی (j) اشاره کرد. این همخوان که نشان از اندوه و نیز صدای گریه دارد (ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۶۳)، با مضمون آیه شریفه که شرح حالی از جهنمیان ارائه می دهد، پیوند خورده است و از خلال آن حالت اندوه و اشک و حسرت آنان را می توان دریافت. همچنین بسامد بالای همخوان سایشی ذ (Z) را نیز می توان از منظر توازن آوایی و قاعده افزایی موجود در آیه نگریت. با توجه به اینکه این همخوان گاهی القای یأس می کند (همان: ۵۰)، می توان میان آن، با یأس و ناامیدی جهنمیان از عفو و بخشش الهی در قیامت تناسب برقرار کرد. همخوان خیشومی م (M) نیز می تواند بیانگر ناخشنودی و نارضایتی جهنمیان از سرنوشت خویش و شکوه آن ها به درگاه خداوند باشد؛ بنابراین صدای دردمندی، حسرت، اندوه و ناامیدی از خلال ساخت های آیه، شنیده می شود و بنظر می رسد بخشی از بار مفهومی آیه را آواهای موجود در آن به دوش می کشند.

۴-۸- وَ إِنَّا لَنَّا لِّلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ * فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (اللیل: ۱۴-۱۳): در حقیقت، دنیا و آخرت از آن ماست و من شما را به آتشی که زبانه می کشد، هشدار دادم.

التفات را می توان نوعی هنجارگریزی بشمار آورد. التفات به معنی انتقال از یک جهت به جهتی دیگر است. از آنجا که این انتقال، صورت معمول زبان را در هم می ریزد بشرط زیبا و خلاق بودن می تواند نوعی آشنایی زدایی تلقی شود. ابن اثیر معتقد است، التفات بخشی از جوهره علم بیان و پایه بلاغت محسوب می شود. از نظر وی، التفات با «شجاعة العریبة» برابر است. وی توضیح می دهد که شخص شجاع کاری انجام می دهد که دیگران جرأت انجام آن را ندارند. التفات در گفتار نیز به همین معنی است. ابن اثیر التفات را ویژه زبان عربی می داند و بر این باور است که این

کار به منظور ایجاد تازگی و جذابیت در کلام و جلب توجه خواننده یا شنونده صورت می‌گیرد (ر.ک: ابن الأثیر، ۱۹۳۹م، ج ۲: ۳). قرآن کریم باهدف زیبایی کلام و نیز رسانگی مفهوم، از این صنعت، به گونه‌ای گسترده و متنوع بهره برده است. آیه شریفه فوق، مصداق التفات است. ضمیری که در آیات پیشین آمده است، ضمیر متکلم مع‌الغیر «نا» می‌باشد: **إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ** (اللیل: ۱۳-۱۲)؛ ولی خدای متعال به این آیه که می‌رسد، فعل را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: حال که معلوم شد هدایت بر عهده ما است، اینک من شما را از آتش جهنم انذار می‌کنم؛ با این بیان، نکته التفاتی که در آیه است، روشن می‌شود؛ «خداوند می‌خواهد به این نکته اشاره کند که هدایت، قضایی است حتمی و به همین جهت منذر حقیقی خدای تعالی است، هر چند که این کار با زبان رسول خدا (ص) انجام گیرد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۰۵). پس قرآن با بهره‌گیری از امکانات زبانی در کلام خود تغییر جهت می‌دهد و با زدودن غبار عادت از دیدگان خواننده یا آشنایی زدایی در کاربرد ضمائر، توجه وی را به آیه مذکور معطوف می‌دارد. شاید نسبت دادن هشدار از آتش زبانه‌کش به خود خداوند، به منظور ایجاد هراس بیشتر در انسان و بازداشتن وی از غفلت باشد. در تحلیل عناصر آوایی کلام با توجه به نظریه موریس گرامون می‌توان گفت همخوان روان ل(ا) و ر(۲) بیش از سایر همخوان‌ها جلوه کرده‌اند. این حروف که معنای لغزندگی را با خود دارند، به این مطلب اشاره دارد که انسان باوجود نعمت هدایت و انذار خداوند، باز هم مرتکب گناه و لغزش می‌شود. همچنین شاید بتوان چنین برداشت کرد که همراه با التفات و تغییر در جهت کلام، ناگهان در روند واکه‌ها نیز تغییر ایجاد شده است و در فعل «أندرتکم» توالی دو واکه تیره (O) پس از توالی واکه‌های درخشان (α) ، و (a) ، جلب توجه می‌کند. این واکه که گاهی صداهای تهدیدآمیز را القا می‌کند، تهدید انسان از جانب خداوند را به ذهن می‌رساند. بدین معنی که خداوند انسان را تهدید کرده است که در صورت عدم تأثیر پذیری از این انذار، او را در آتشی زبانه‌کش درمی‌آورد. از آنجا که این واکه القای ثقل و سنگینی نیز می‌کند (ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۳۸)، شاید آمدن آن همراه با فعل «أندرتکم» که به خود خداوند

نسبت داده شده، مسؤولیت انسان را سنگین تر کند؛ چراکه خداوند اینگونه، راه را بر هرگونه انکار انسان بسته و حجت را بر او تمام کرده است. چنین به نظر می رسد که تیزی همزه های موجود در آیه نیز، القاگر قاطعیت خداوند در سخنش می باشد.

۴-۹- وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا ... فَذُوقُوا فَلَآنُ نَزِيدُكُمْ إِلَّا عَذَابًا (النبأ: ۳۰-۲۸): و آیات ما را سخت تکذیب می کردند. پس بچشید که جز عذاب هرگز چیزی بر شما نمی افزایم.

آیه مذکور نیز از مصادیق التفات می باشد. التفات در این آیه شریفه، از ضمیر جمع غایب به ضمیر جمع مخاطب صورت گرفته است. تغییر ضمیر، این نکته را می رساند که خدای تعالی کافران را حاضر فرض کرد تا توییح و سرکوبیشان بدون واسطه انجام گیرد؛ زیرا میزان تحقیر و اهانت، در توییح مستقیم و بی واسطه بسیار بیشتر است. همچنین التفات در آیه شریفه بیانگر شدت خشم و غضب خداوند بر کافران است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۱۶۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵: ۲۱۷؛ الزمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۶۹۰)؛ بنابراین در صورت عدم التفات، چنین مفهومی از آیه برداشت نمی شد و این، بیانگر تأثیر هنجارگریزی بر دریافت مفهوم است. از سوی دیگر تکرار و موسیقی آوایی آیه، در تأثیرگذاری آن قابل بررسی است. همخوان ب (b) از همخوان های انسدادی است که بیانگر اصوات بریده بریده است. می توان تناسب این همخوان با آیه را چنین بیان کرد که با توجه به التفات موجود، گویی کلام بریده و قطع می شود. از سوی دیگر «همخوان های انسدادی، برای تلفظ، مستلزم خروج ناگهانی هوا با فشار به خارج هستند» (قویمی، ۱۳۸۳: ۴۳) و این امر نیز با التفات و تغییر ناگهانی جهت کلام بی ارتباط نیست. همچنین همخوان دولبی ب (b) و همخوان سایشی ذ (z) در القاگری تنفر خداوند نسبت به کافران و تحقیر آنان مؤثر واقع شده است؛ زیرا این همخوان ها گاهی القای تنفر می کنند (ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۵۵)؛ از سوی دیگر واکه درخشان (α)، با هشت مرتبه تکرار، با فضای آیه شریفه همراه شده است. تکرار این واکه با توصیف احساساتی در تناسب است که در زمان تجلی آن ها صدا اوج می گیرد. بدین معنی که صدا با وجود این مؤلفه در کلام بالا می رود. خشم و عصبانیت نیز از جمله حالاتی است که صدا در آن ها اوج می گیرد و بالا می رود و

این امر در ادای مقصود تأثیر می‌گذارد. می‌توان گفت در این آیه شریفه نیز خشم خداوند نسبت به کافران از طریق تکرار این واژه در کلام و اوج گرفتن صدا، متجلی شده است؛ بنابراین بسامد بالای این واژه در آیه مذکور، با قهر و غضب خداوند نسبت به کافران، مرتبط می‌شود و القاگری این واژه را در آیه شریفه به اوج می‌رساند. همچنین می‌توان حضور واژه‌ی تیره (O) را که به‌گفته قویمی در توصیف اجسام، عناصر و یا پدیده‌های زشت و عبوس و ظلمانی استفاده می‌شود (ر.ک: همان: ۴۰) تداعی‌گر چهره‌های زشت و کریه جهنمیان دانست؛ چراکه بنابر برخی آیات از جمله آیه ۶۰ زمر: تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ چهره آنان از سیاهی مانند تکه‌ای از شب ظلمانی است.

۴-۱۰- یَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنُتَوَّنُ أَفْوَاجًا* وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (النبا: ۱۹-۱۸):

روزی که در «صور» دمیده می‌شود و گروه‌گروه بیاید و آسمان گشوده و درهایی شود. تغییر زمان افعال در جمله نیز از مصادیق التفات است (ر.ک: ابن‌الآتیر، ۱۹۳۹م، ج ۱۰: ۲؛ الزرکشی، ۱۹۶۷م، ج ۳: ۳۳۶). در این آیه شریفه، التفات از زمان مضارع به ماضی صورت گرفته است. تغییر زمان افعال در این آیه بخوبی محسوس است. همانگونه که مشاهده می‌شود، دو فعل موجود در آیه اول به‌صورت مضارع آمده‌اند و از حوادثی که در قیامت اتفاق خواهد افتاد، سخن می‌گویند؛ ولی در آیه بعد که آن نیز مشمول حوادث قیامت می‌باشد، فعل به‌صورت ماضی آمده است و نوعی گریز زیبا از دستور زبان در آن دیده می‌شود. این تغییر می‌تواند کنشی مهم در انسان ایجاد کند و بر میزان تأثیرپذیری او بیافزاید. بیان گشوده شدن آسمان با لفظ ماضی علاوه بر دلالت بر تفخیم و تعظیم این حادثه، بر تحقق و حتمیت وقوع آن نیز دلالت دارد (ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵: ۲۱۲). در آیه ۲۰ نیز می‌فرماید: وَ سُرِّتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا و از آنجا که گشوده شدن آسمان و نیز روان شدن کوه‌ها نسبت به دو حادثه پیشین یعنی دمیده شدن در شیپور و آمدن مخلوقات به صحنه قیامت سهمگین‌تر است، از این دو واقعه با فعل ماضی تعبیر کرده است. با این برجسته‌سازی، علاوه بر تعظیم این دو واقعه، توجه مخاطب را نیز برمی‌انگیزد و وی را به تأمل و

می‌دارد. بسامد بالای همخوان‌هایی چون و (v) و ف (f)، که به گفته قویمی می‌توانند الفاکر نگرانی و اندوه باشند، با اندوه و اضطراب و نگرانی انسان‌ها در صحنه قیامت هم‌آهنگ است. همچنین وجود برخی همخوان‌های انسدادی مانند ت (t) و ب (b) که برای تلفظ مستلزم خروج ناگهانی هوا هستند، علاوه بر هماهنگی با تغییر ناگهانی زمان فعل، با دمیده شدن در شیپور و آغاز ناگهانی قیامت نیز، بی‌ارتباط نیست. بدیهی است که دمیده شدن در شیپور و نیز گشوده شدن آسمان، با نهمی سهمگین همراه است که این امر با عملکرد واکه‌های درخشان ا (a) و آ (α)، در آیه، تناسب دارد. این واکه‌ها در توصیف شرایط هولناک نیز توانا هستند و این، با شرایط هولناکی که در آیه شریفه به تصویر کشیده شده است، همخوانی دارد. علاوه بر این، واکه تیره (O) نیز در این آیه شریفه خودنمایی می‌کند. به گفته گرامون واکه‌های تیره بویژه (O) از اصواتی هستند که در درون حفره دهان تولید می‌شوند (ر.ک: قویمی، ۱۳۸۳: ۳۹)؛ گویی حضور این واکه در آیه شریفه، زنده شدن مردگان و خروج آن‌ها از حفره‌تاریک قبر را در ذهن تداعی می‌کند که پس از دمیده شدن در شیپور رخ می‌دهد.

۴-۱۱- إذا جاء نصرُ اللَّهِ و الفَتْحُ ۞ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (النصر ۲-۱):

چون یاری خداوند و پیروزی فرارسد و ببینی که مردم دسته‌دسته در دین خداوند درآیند. کاربرد اسم بجای ضمیر نیز در دسته‌بندی التفات جای دارد. در حقیقت از نظر تأثیرگذاری، هیچ تفاوتی در جایگزینی اسم ظاهر بجای ضمیر یا ضمیر بجای ضمیر به دیده نمی‌آید. این مقوله را از آن جهت التفات دانسته‌اند که شخص، در حالت اسم و یا ضمیری که بجای آن نشسته، یکسان است. زرکشی نیز در بحث از التفات، جایگزینی اسم ظاهر بجای ضمیر را از مصادیق التفات می‌داند (ر.ک: زرکشی، ۱۹۶۷، ج ۳: ۳۱۴). در اینجا نیز، در آیه ۲ اسم جلاله «الله» تکرار شده است که می‌توانست بجای آن «فی دینه» بیاید. اشاره به نام خداوند در دو گزاره پی‌درپی به هریک نشان و منزلت ویژه‌ای می‌بخشد. به اعتقاد نگارندگان، تکرار نام خدا علاوه بر اینکه به منظور بیان عظمت خداوند و نیز القای حس شادمانی از شنیدن نام او آمده است، می‌تواند به قرینه *إِنَّ الدِّينَ*

عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَام (آل عمران: ۱۹) تأکیدی باشد بر اینکه مقصود، در اینجا دین اسلام است. همچنین اضافه کردن دین به کلمه الله می تواند در بیان عظمت و ارج نهادن بیشتر به دین اسلام نیز بسیار مؤثر عمل کند؛ بدین معنی که مضاف از مضاف الیه کسب منزلت کرده است؛ حال آنکه شاید چنین هدفی با اضافه به ضمیر محقق نمی شد. توازن آوایی موجود در آیه شریفه را نیز بعنوان نمونه ای از قاعده افزایی می توان چنین تحلیل کرد که فضای حاکم بر آیه، فضایی سرشار از شور و نشاط است؛ چراکه در آن سخن از فتح و پیروزی به میان آمده است. «روشن ترین واقعه ای که می تواند مصداق این نصرت و فتح باشد، فتح مکه است، چون فتح مکه در حیات رسول خدا (ص) و در بین همه فتوحات، ام الفتوحات و نصرت روشنی بود که بنیان شرک را در جزیره العرب ریشه کن ساخت» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۶۵۱). پیش از این گفتیم که بنابر نظر موریس گرامون، واکه های درخشان (a) و (آ)، الفاگر صداها بلند و هیاهو و حتی گاهی صدای قهقهه هستند. بنظر می رسد میان عملکرد این واکه ها و شور و همهمه موجود در میان مسلمانان پس از فتح مکه تناسب وجود دارد. از سوی دیگر ارزش القایی همخوان های سایشی و (v) و ف (f) در آیه شریفه قابل بررسی است. «وجه اشتراک این همخوان ها آن است که هنگام تلفظ، گذرگاه هوا تنگ می شود تا آنجا که موقع عبور هوا از این معبر صدای سایش و صفیر از آن ها به گوش می رسد» (قویمی، ۱۳۸۳: ۵۳). بنظر می رسد عبور این هوا از مجرای تنگ، با عبور جزیره العرب از تنگنای شرک و آلودگی و رسیدن به فضای فراخ فتح و نصرت مرتبط است و این همخوان ها در رسانگی این معنی بخوبی ایفای نقش کرده اند.

نتیجه

آشنایی زدایی نظریه ای است که به نام فرمالیست های روسی به ثبت رسیده است و مقصود از آن بیگانه نمودن و نو جلوه دادن صورت کهنه و تکراری زبان است که تلاش می کند دستور زبان نیمه جان را، جانی دوباره بخشد. در حقیقت اصل آشنایی زدایی را نمی توان ابداع فرمالیست ها دانست؛ زیرا بسیاری از صاحب نظران پیشین به ارزش آن پی برده و اسامی مختلفی بر آن نهاده اند.

قضاوت ما چنین است که آنچه به کار صورت‌گرایان ارزش می‌بخشد، ایجاد همان آشنایی‌زدایی در بیان این مطالب است. آنان اصول این نظریه را سامان داده و صورتی نو و تازه به آن بخشیدند. هنجارگریزی که امروزه در دنیای عرب به «لانزیاح» شناخته می‌شود، عاملی در ایجاد آشنایی‌زدایی تلقی می‌شود و بدیهی است که هرگونه انحراف از قواعد زبان تحت این عنوان نمی‌گنجد. این انحراف هنگامی مؤثر واقع می‌شود و زیبایی می‌آفریند که خلاقانه صورت گیرد و به ساختار زبان خلل وارد نکند.

آشنایی‌زدایی حاصل از هنجارگریزی در قرآن به اوج خود رسیده است و تمامی هنجارگریزی‌های آن، ضمن ایجاد طنین دلنشین در آیات، اهداف معناشناسانه را دنبال می‌کند. تقدیم و تأخیر، حذف و اضافه و التفات در ضمائر، افعال و یا اسامی را می‌توان از مصادیق هنجارگریزی نحوی در جزء سی قرآن دانست. تقدیم آنچه باید مؤخر باشد، به‌منظور تأکید و اهتمام به آن است. افزودن در کلام، افزایش معنی و شدت آن را به دنبال دارد. حذف از کلام، با هدف دلالت بیشتر و قوی‌تر انجام می‌گیرد و التفات، سبب ایجاد نوعی حساسیت در خواننده می‌شود و توجه او را برمی‌انگیزد. قاعده‌افزایی برخلاف هنجارگریزی، انحراف از قواعد زبان هنجار نیست؛ بلکه یک مجموعه از شگردهایی است که از طریق فرآیند تکرار کلامی حاصل می‌شود.

توازن آوایی، نمونه عالی قاعده‌افزایی در قرآن کریم به‌شمار می‌رود. قرآن با بهره‌گیری از ذخایر زبانی به تشخیص زبان می‌پردازد و با بکارگیری مطلوب توازن آوایی در حیطه قاعده‌افزایی به عادت‌زدایی دست زده است و با استفاده از این شگرد، القای معنای ثانوی و درک بهتر مضمون نهفته در آیات را در نظر دارد.

قرآن کریم به منزله برترین اثر ادبی پیش روی ماست که در عنایت به الفاظ و در بهره‌مندی از امکانات زبانی، گوی سبقت را از سایر آثار ربوده است و اعجاز بیانی و لغوی این کتاب آسمانی بر کسی پوشیده نیست.

منابع و مآخذ

منابع فارسی

- انوشه، حسن، *فرهنگنامه ادب فارسی*، (۱۳۷۶)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول.
- ایگلتون، تری، (۱۳۸۳)، *پیش‌درآمدی بر نظریه ادب*، ترجمه: عباس مخبر، تهران: مرکز.
- ثمره، یدالله، (۱۳۶۴)، *آواشناسی زبان فارسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- داد، سیما، (۱۳۸۸)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران: مروارید، چاپ اول.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۱)، *رستاخیز کلمات*، تهران: سخن، چاپ اول.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۱)، *نقد ادبی*، تهران: فردوس، چاپ اول.
- صفوی، کورش، (۱۳۹۰)، *از زبان‌شناسی به ادبیات*، ج ۱ و ۲، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، چاپ سوم.

- علوی مقدم، مهیار، (۱۳۷۷)، *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*، تهران: سمت، چاپ اول.
- قویمی، مهوش، (۱۳۸۳)، *آوا و القا (رهیافتی به شعر اخوان ثالث)*، تهران: هرمس، چاپ اول.

منابع عربی

- آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ق)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، ج ۱۵، تحقیق: علی عبد الباری عطیة، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى.
- ابن الأثیر، ضیاء‌الدین، (۱۹۳۹م)، *المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر*، ج ۲، تصحیح: احمد الحوفی، القاهرة: نهضة مهر.
- ابن عاشور، محمد الطاهر، (د.ت)، *التحریر والتنویر*، ج ۳۰، تونس: الدار التونسیة للنشر.
- اندلسی، محمدبن یوسف، (۱۴۲۰ق)، *البحر المحیط فی التفسیر*، ج ۱۰، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت: دارالفکر.
- البیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق)، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، ج ۵، تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الأولى.

الجرجانی، عبد القاهر، (۱۹۹۴م)، *دلایل الإعجاز،* تعليق: السيد محمد رشيد رضا، بيروت: دار المعرفة.

حسان، تمام، (۱۹۹۳م)، *البيان في روائع القرآن «دراسة لغوية و أسلوبية للنص القرآني»*، القاهرة: عالم الكتب.

الزركشي، محمد بن بهادر، (۱۹۶۷م)، *البرهان في علوم القرآن*، ج ۳، تحقيق: يوسف عبدالرحمن المرعشلي، بيروت: دارالمعرفة.

الزمخشري، محمود. (۱۴۰۷ق)، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، ج ۴، بيروت: دارالكتاب العربي، الطبعة الثالثة.

سيدبن قطب بن ابراهيم شاذلي، (۱۴۱۲ق)، *في ظلال القرآن*، ج ۶، بيروت: دار الشروق، الطبعة السابعة عشرة.

طباطبائي، محمد حسين، (۱۳۷۴ق)، *الميزان في تفسير القرآن*، ج ۲۰، قم: مكتب جامعة المدرسين في الحوزة العلمية، الطبعة الخامسة.

لوط، آمنه؛ لوط، و داد، (۲۰۱۱م)، *ظاهرة الانزياح في قصيدة «ارادة الحياة» لأبي القاسم الشابي*، رسالة الماجستير، كلية الآداب و اللغات لجامعة منتوري في قسنطينة.

ويس، احمد محمد، (۲۰۰۲م)، *الانزياح في التراث النقدي و البلاغي*، سوريا: اتحاد الكتاب العرب.

مقالات

خائفي، عباس؛ نوريشه، محسن، (۱۳۸۳)، *آشنایی زدایی در اشعار یدالله رؤیایی، فصلنامه پژوهش های ادبی*، شماره ۵، صص ۷۴-۵۵.

سجودی، فروزان؛ کاکه خوانی، فرناز، (۱۳۸۷)، *تعامل سیلان نشانه ها و هنجارگریزی معنایی در گفتمان شعر، مجله زیبا شناخت*، شماره ۱۹، سال نهم، صص ۳۱۴-۲۸۹.

مدرسی، فاطمه؛ غنی دل، فرح، (۱۳۸۵)، *آشنایی زدایی و هنجارگریزی نحوی در اشعار فروغ*

فرخ زاد، مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان، شماره ۱۵، سال پنجم، صص ۱۲۴-۹۹.